

دکتر استرنج‌لاو یا: چگونه یاد گرفتیم دست از هراس بردارم و به بمب عشق بورزم (۱۹۶۴)

میلااد جهانی

به انگلیسی: Dr. Strangelove

کارگردان: استنلی کوبریک

تهیه‌کننده: استنلی کوبریک

نویسنده: استنلی کوبریک، تری ساوترن، پیتز جورج

بر پایه: وضعیت قرمز اثر پیتز جرج

بازیگران: پیتز سلرز، جرج سی. اسکات، استرلینگ هایدن، کینن وین، اسلیم پیکنز،

شین ریمر

موسیقی: لوری جانسون

فیلم‌بردار: گیلبرت تیلر

تدوین‌گر: آنتونی هاروی

شرکت تولید: هاک فیلمز

توزیع‌کننده: کلمبیا پیکچرز

تاریخ‌های انتشار: ۲۹ ژانویه ۱۹۶۴

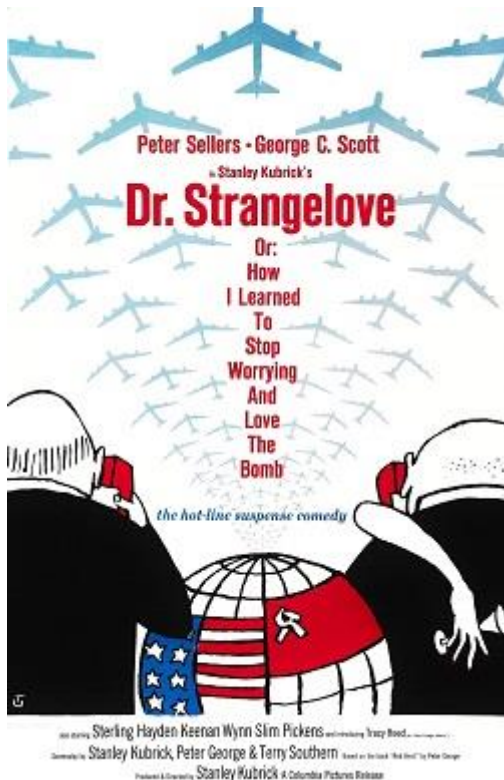
مدت زمان: ۹۴ دقیقه

کشور: ایالات متحده آمریکا

زبان: انگلیسی

هزینه فیلم: ۱۰۸ میلیون دلار آمریکا

فروش گیشه: ۹۰,۱۶۴,۳۷۰ (دلار آمریکا)



«آریستوفان» کمدی‌نویس دوره‌ی یونان در نمایشنامه‌ی «صلح» به نکته‌ای قابل توجه اشاره می‌کند که بی‌ارتباط با بحث پیش رو نیست. او دو دسته از سلاح سازان را در نمایشنامه معرفی می‌کند که یکی سلاحی چون داس جهت آبادانی مزارع می‌سازند و گروه دیگر با فلزی که در دست دارند ادواتی چون شمشیر، سپر و جوشن می‌آفرینند. او در این نمایشنامه صلح را بر جهان عرضه می‌دارد و گروه اول را به کار بیشتر و گروه دوم را بیکار می‌کند. شکایتی که گروه دوم از «تریگایوس»^۱ خواهند داشت مشمول این امر است که حال با این همه ابزار و سلاحی که ساخته‌ایم چه کنیم؟! «تریگایوس» با بیانی طنزآلود هر یک از ابزارها را به جهت استفاده غیر کاربردی به کار می‌گیرد. به‌طور نمونه سپر و جوشن را نمونه‌ی خوبی برای کاسه توالی می‌پندارد. این بیان طنز و البته قابل تأمل حاکی از جهانی است که وجود جنگ و مسئله‌ی ناپایداری به میل و خواست گروه‌ها و نهادهایی همراه است و گویی جنگ، نقشه‌ای از پیش تعیین شده است. به همین نسبت ابزارها و سلاح‌هایی ساخته می‌شود تا به جهت تحقق بخشیدن به اندیشه‌های شخصی و یا گروهی (البته گروهی کوچک) اقداماتی صورت گیرد. این دست از تلاش‌ها چهره‌ای به شدت خشن و تلخ می‌سازد که پیامدهای آن را تنها مردم می‌توانند درک کنند. با این اوصاف گویی جنگ تک‌وجهی، تک‌رو، خشن، بدمنظر و تلخ است که بر اساس اندیشه و ایدئولوژی شکل می‌گیرد. حتی در تاریخ دیده‌ایم که افراد برای به تحقق پیوستن ایدئولوژی‌ها

^۱. یکی از شخصیت‌های نمایشنامه‌ی صلح.

چه تصمیماتی گرفته‌اند؛ اما چهره‌ای که عموم از جنگ می‌شناسند چهره‌ای است که رسانه می‌سازد. در درون اتاق فکر، همان اتاق‌هایی که تصمیم بر گرفتن جنگ می‌گیرند از این وقایع خبری نیست. «استنلی کوبریک» در هفتمین فیلم خود در تلاش است تا به درون این اتاق‌ها و مراکز نظامی برود و چهره‌ای اغراق گونه از تصمیمات آن‌ها بر اهداف کشورها را نشان دهد. فیلم به دلیل وضعیت متضاد از طنزی تلخ مایه می‌گیرد که گویی ذات پشت‌صحنه‌ی همه‌ی جنگ‌ها است. پیش از این «کوبریک» در فیلم «راه‌های افتخار» توانسته بود چهره‌ی کره جنگ و طمع فرماندهان را در قالب نیروهای نظامی نشان دهد اما این بار در تلاش است تا با نشان دادن وضعیتی نا به سامان از دو کشور آمریکا و شوروی انتقادی سختی به پایه‌گذاران جنگ کند.

در آغاز دوربین بر فراز ابرها حرکتی روبه‌جلو دارد و راوی در تلاش است تا موقعیت را به مخاطب توضیح دهد. در این منولوج راوی از خبری مهم پرده‌برداری می‌کند و موضع دو جناح یعنی آمریکا و شوروی را نشان می‌دهد. او می‌گوید: «که توسط سازمان‌های جاسوسی متوجه شده‌اند که در جزیره‌ی همیشه مه‌آلود زوخوف در حاشیه‌ی قطب شمال، شوروی در حال ساخت اسلحه است.» خبری به‌ظاهر مهم که هراسی در جان قدرتمندانی چون آمریکا می‌اندازد. با این حال در ادامه راوی به نکته‌ی جالبی اشاره دارد. او می‌گوید: «اما هیچ‌کس نفهمید که در حال ساختن چه چیزی بودند و یا اینکه چرا این اسلحه در جایی پرت و متروک ساخته می‌شد.» این ابهام به‌گونه‌ای سو تفاهم تاریخی ایجاد می‌کند و داستان بر اساس همین سویه برداشت‌ها پیش می‌رود. این در حالی است که دیده می‌شود رهبران دو کشور در هنگام گفتگوی تلفنی یکدیگر را با اسم کوچک صدا می‌زنند و رفتاری به‌ظاهر خوشایند دارند. با این حال فیلم در صحنه‌ی بعدی تصویری عجیب از سوخت‌گیری هواپیما که شبیه عمل جنسی است را به مخاطب نشان می‌دهد. پس از آن، صحنه وارد منطقه نظامی می‌شود که در آن تجهیزات نظامی به‌مانند یک قدرت برتر ایفای نقش می‌کنند.^۲ در این فیلم هفت شخصیت مهم حضور دارند که از این هفت شخصیت سه شخصیت توسط «پیتر سلرز» نقش‌گردانی می‌شود. «پیتر سلرز» در این فیلم نقش «کاپیتان لیونل مندریک» افسر بریتانیایی و مشاور پایگاه هوایی آمریکا را بازی می‌کند که در تلاش است از حمله‌ی هسته‌ای غیرمجاز جلوگیری کند. او تنها کسی است که منطقی رفتار می‌کند اما در برابر سیستم نظامی دیوانه‌وار ناتوان است. نقش بعدی که توسط «پیتر سلرز» بازی می‌شود و مخاطب به ترتیب با آن روبرو می‌شود «رئیس‌جمهور مکرین مافلی» است. رئیس‌جمهور آرام و منطقی آمریکا که سعی دارد بحران حمله‌ی هسته‌ای را بدون جنگ تمام‌عیار حل کند. نام او برگرفته از یک موی مصنوعی است که معمولاً زنان برای پوشش آلت تناسلی خود استفاده می‌کردند. انتخاب این نام نمی‌تواند اتفاقی باشد. به‌گونه‌ای که این نام را می‌توان در شخصیت رئیس‌جمهور هم به‌سان فرمی پوشش‌دهنده‌ی مصنوعی واقعیت تعریف نمود؛ و در سومین شخصیت «سلرز» در تلاش است شخصیتی متفاوت از خود نشان دهد. این فرد یک دانشمند سابق نازی و مشاور علمی رئیس‌جمهور آمریکا که روی جنگ‌افزارهای هسته‌ای کار می‌کند است. «دکتر استرنج‌لاد» به طرز عجیبی به بمب‌ها و فناوری‌های مرگبار علاقه دارد و حرکات غیرارادی دستش یادآور «سلام هیتلر» است. به این شخصیت مجدداً بازخواهیم گشت.

«ژنرال جک دی. ریپر» با بازی «استرلینگ هایدن»، چهارمین شخصیت کلیدی فیلم، ژنرالی پارانویید و متعصب نیروی هوایی است که با توهم توطئه‌ای جهانی، فرمان حمله هسته‌ای به شوروی را صادر می‌کند. او که معتقد است کمونیست‌ها با افزودن فلوراید به آب آشامیدنی در حال اجرای توطئه‌ای پنهان هستند، تنها آب باران یا آب مقطر مصرف می‌کند و در تمام طول فیلم با سیگار برگ بر لب دیده می‌شود، حتی هنگام گفتگو نیز سیگار را از دهانش خارج نمی‌کند. قدرت ظاهری این ژنرال که در واقع محدود به فضای بسته اتاق فرمان است، ناگهان با تصمیم او برای حمله هسته‌ای به ابعادی خطرناک گسترش می‌یابد.

ریپر نمونه بارز نظامی‌ای است که روان‌پریشی فردی را به سیاست امنیت ملی تبدیل می‌کند. او با اصرار بر دستور حمله هسته‌ای، هرگونه امکان لغو دستور را ممنوع اعلام کرده، به نگهبانان اجازه می‌دهد به هر فرد مشکوکی - حتی نیروهای خودی - شلیک کنند. ارتباطش با زیردستان تنها از طریق بلندگو صورت می‌گیرد و از هرگونه ملاقات حضوری اجتناب می‌ورزد. این انزوا و پارانویای فزاینده سرانجام او را به دام خودکشی می‌اندازد، اما پیش از این پایان تراژیک، موفق می‌شود کابوس شخصی خود را به فاجعه‌ای جهانی تبدیل کند.

^۲. مشخصاً به ماهواره‌ای می‌توان اشاره کرد که در صحنه‌ای مدام در حال گردش بود.

در این شخصیت‌پردازی هوشمندانه، ریپر تجسم خطرناک سه عنصر است: واگذاری قدرت به رهبران روان‌پریش، تبدیل توهمات فردی به سیاست‌های ملی و مکانیسم‌های نظامی‌ای که امکان بازیابی تصمیمات خطرناک را سلب می‌کنند. نمایش این شخصیت که در تصویر شماره ۱ به خوبی نمایان است، هشدار تکان‌دهنده‌ای درباره نظام‌های قدرت متمرکز و غیرپاسخگو به شمار می‌رود.



تصویر شماره ۱: دوربین از زاویه پایین به قدرت ژنرال ریپر می‌پردازد که سیگاری بر لب دارد. او در تمام مدت دیالوگ‌های خود را با سیگار گفته است.

مهم‌ترین نقش بعدی «سرهنگ بت گایان» با بازی «کینن وین» است. او افسری نظامی و خشن است که به دستور «ژنرال ریپر»، پایگاه را کنترل می‌کند. او «مندریک» را تحت نظر می‌گیرد و دیالوگ‌های طنزآمیزی درباره «جنگ بین‌المللی با سوداگران آبلجو» دارد. خبر بمب هسته‌ای به طرز مضحکانه‌ای به او می‌رسد. طراحی صحنه‌ای که در آن خبر فاجعه‌بار حمله هسته‌ای به «گایان» می‌رسد، از طنز سیاه فیلم نمونه‌ای عالی ارائه می‌دهد. در حالی که زنی نیمه‌عریان - که آشکارا معشوقه سرهنگ است - بر روی میبل لم داده، گایان در دستشویی به سر می‌برد و انتقال این خبر حیاتی با تأخیری مضحک مواجه می‌شود. این تأخیر طنزآمیز در حالی رخ می‌دهد که تنها ساعتی تا انفجار بمب هسته‌ای باقی مانده است این زمان بسیار مضحکانه به درازا کشیده می‌شود غافل از آنکه قرار است تا چند ساعت دیگر بمب هسته‌ای بر روی کره‌ی زمین انداخته شود. حضور او در اتاق جنگ در پنتاگون آمریکا نقطه‌ای تأثیرگذار است. او در این اتاق در تلاش است تا رئیس‌جمهور را متقاعد کند که کار درستی در حال صورت گرفتن است و از راه‌های متفاوتی به دنبال اثبات آن می‌گردد. در همین حین معشوقه‌ی او به اتاق جنگ زنگ می‌زند و او به شخصیتی مطیع تبدیل می‌شود. در ادامه یکی از نقاط اوج فیلم مواجهه او با سفیر شوروی است که به درخواست رئیس‌جمهور در اتاق خصوصی امریکاییان حضور دارد. هم سرهنگ و هم سفیر در این اتاق گلاویز می‌شوند. به طرز خنده‌داری رئیس‌جمهور می‌گوید که در این اتاق آدم دعوا نمی‌کند. اتفاقی که به اتاق جنگ معروف است. چهره‌ی سرهنگ در بسیاری از بخش‌ها به طرز عجیبی خنده‌دار و مضحک به نظر می‌رسد. (تصویر شماره ۲)



تصویر شماره ۲: رفتار و قیافه‌ی سرهنگ گایان در بسیاری مواقع به طنزی کاریکاتور مانند شبیه است.

شخصیت بعدی «سفیر شوروی، الکسی د سادسکی» است؛ دیپلماتی حيله گر که در قلب اتاق جنگ آمریکا حاضر می شود و از فناوری مرگبار شوروی به نام «ماشین روز رستاخیز» پرده برمیدارد-دستگاهی خودکار که در صورت وقوع حمله هسته‌ای، بی درنگ جهان را نابود خواهد کرد. با این حال، او خود بازیگری مکار است که زیر نقاب میانجی گری، مشغول جمع آوری اسناد محرمانه از اتاق جنگ آمریکا برای ارسال به مسکو است. هرچند در چند مرحله تلاش‌هایش خنثی می شود، اما در نهایت با مخفی کردن دوربینی درون ساعتش، از فضای اتاق عکس برداری می کند. حضور او دوگانه است: از یک سو مأموریت دارد تا مستقیماً با مقامات اصلی شوروی گفت و گو کند و اثبات نماید که حمله هسته‌ای اخیر تصادفی بوده است و از سوی دیگر، در پشت صحنه، همچون جاسوسی زیرک عمل می کند. این تناقض رفتاری، طنز تلخ فیلم را عمیق تر می کند.

شخصت آخر از این هفت شخصیت موجود در فیلم «ماژور تی. جی. کینگ کانگ» با بازی «سلیم پیکنز» است. او خلبان بمب افکن B-۵۲ است که با شور و هیجان مأموریت حمله هسته‌ای را اجرا می کند.^۳ صحنه‌ی سوار شدن او روی بمب مانند یک گاوچران از صحنه‌های نمادین سینماست. (تصویر شماره ۳) او به محض دریافت پیام ابتدا شک می کند اما در نهایت مصرانه در تلاش است تا دستور را اجرایی کند. به همکاران خود امیدواری و ترفیع جایگاه را می دهد. او کلاه خلبانی را از سر برمی دارد و کلاه گاوچرانی به سر می کند. همکاران او هم از وضعیتی متناقض برخوردارند. آنان مجلات Playboy ورق می زنند و یا تصاویر زنان برهنه را در درب صندوق اسناد چسبانده اند. در هنگام توزیع جعبه کمک‌های اولیه طنز جالبی رخ می دهد که دور از انتظار است. مجموع سرنشینان هواپیما در می یابند که در جعبه‌ها محصولات هم چون، پول صد روبل (به اندازه چهار روز) سه تا ماتیکی، سه جفت جوراب زنانه‌ی نایلونی، قرص آرام بخش، مسکن و نه بسته آدامس دیده می شود. این حجم از هجو طنز به شدت موضوع فیلم را جالب توجه می کند. با این حال این هفت شخصیت در تلاش‌اند تا گرهِ موجود در داستان را با اهداف خویش یا سفت تر و یا باز کنند.



تصویر شماره ۳: خلبان ارشد بمب افکن با سوار بر بمب هسته‌ای به مانند یک گاوچران رفتار می کند.

نقطه‌ی اوج این فیلم اظهار نظرانی است که «دکتر استرنج‌لاو» در دقایق پایانی از خود ارائه می دهد. او که بر روی ویلچر نشسته است و تکلم زبانی برای اظهارات خود ندارد تلاش می کند تا دیگران را در اتاق جنگ متقاعد کند که اتفاق پیش رو می تواند شروع دوباره برای ایجاد یک نسل جدید باشد. او حتی اظهار می کند که با ورود بر بخش‌های زیرین (تونل و غارهای ساختگی) می توان فضای جدیدتری ایجاد نمود تا حیات به شکلی گزینشی تداوم یابد. با این حال او محاسبه می کند که به ازای هر مرد ده زن می تواند وجود داشته باشد تا نسل به همان آماری که اکنون وجود دارد برسد. او که بارها در ارائه پیام خود شکلی فاشیستی می گیرد قادر است تا دیگران را مبهوت اندیشه خود سازد. در این میان سفیر روس او را تأیید می کند و سرهنگ بیت به دنبال آن است تا گزینه‌های او را به لحاظ نظامی مورد بررسی قرار دهد. در این میان رئیس جمهور سردرگم است. همین که آنان قادر به کنترل و مدیریت یک مسئله کوچک نشدند در پی آن هستند تا دنیای زیرزمین بسازند که در آن انسان گزینش شده زندگی را در این کره خاکی ادامه دهد. در پایان فیلم تصویری از صحنه‌ی بمب هسته‌ای همراه با آهنگ *We'll Meet Again* اثر Vera Lynn شنیده می شود^۴ که شکلی متناقض دارد. در این ترانه به دیدار دوباره پس از جنگ اشاره دارد.

^۳. در بسیاری منابع آمده است که این نقش را هم قرار بود «پیتز سلرز» بازی کند اما به دلیل فشار کاری این نقش را قبول نکرد.

^۴. https://youtu.be/HsM_VmN6ytk?si=cG3711h-2GhAg39u

دیداری که پس از انفجار بمب هسته‌ای و فعال شدن بمب بزرگ‌تر یعنی همان «ماشین رستاخیز» دیگر از هیچ موجود زنده‌ای نمی‌توان خبری داشت. این عمل و تناقض در تصویر و موسیقی متن حکایت رفتارهای توخالی و بی‌مغز سیاسیون دارد که پس از جناح‌بندی کردن افکار خود یکدیگر را به مرگ متهم می‌کنند، غافل از اینکه اندیشه پوسیده آنان همان‌قدر مضحک و بی‌معنی است که جنگ می‌تواند به آن اندیشه جامه‌ی عمل بپوشاند. این جمله از شاعر بزرگ یونانی یعنی «هومر» چه تازگی دارد که می‌گوید: «آنکه از وحشت جنگ مشعوف است، نه موطن دارد، نه قانون و نه خانه.» و شاید بتوان در پایان، این جمله را زیر لب زمزمه کرد: آیا ممکن است روزی برسد که توپ‌ها را در موزه‌ها بگذارند و مردم آن‌ها را از روی تعجب به‌عنوان وسیله‌ای برای انهدام و نابودی بنگرند.^۵

موارد طنز و متناقضی در صحنه‌ها دیده می‌شود که جهت تکمیل بحث بالا می‌توان به آن اشاراتی داشت. به‌طور نمونه می‌توان به شعارهای و موارد نوشته‌شده بر روی دیوار پادگان نظامی و روی بمب هسته‌ای اشاره داشت. (تصاویر شماره ۴ و ۵) و یا زمانی که «فردیک» به جهت رساندن خبر از تلفن سکه‌ای نیاز به سکه دارد به سمت نوشابه کوکاکولا که نشانی از فرهنگ مصرفی آمریکا است شلیک می‌شود.



تصاویر شماره ۴ و ۵: نوشته‌ها در این تصاویر به شکلی طنز گونه استفاده شده است.

^۵. نقل قول از ویکتور هوگو